

به «دوستان» امریکائی ما

این نامه سرگشاده آخرین را، بدنبال سه نامه سرگشاده دیگری که به هموطنانم نوشتم، به دوستان آمریکائی خودمان مینویسم، زیرا که در ارزیابی نهائی، هیچگونه تحلیلی را از فاجعه ایران امروز نمیتوان بدون توجه به نقش فاجعه آفرین این ابرقدرت در ایران دیروز تحلیلی تمام و کمال دانست، همچنانکه نمیتوان در هیچ ارزیابی مربوط به ایران فردا نقش الزامی همین ابرقدرت را تا دیده گرفت. حقیقت این است که دوستان آمریکائی ما - شاید بی آنکه خودشان متوجه باشند، وبسی آنکه خودشان خواسته باشند- نقشی را در ایران دیروز ایفا کردند که کاملاً مخرب و منفی بود، و متأسفانه اکنون نیز در جریان ایفای نقشی در مورد ایران فردا هستند که چنانکه بنظر میرسد، بنوبه خود نقشی منفی و مخرب است.

این واقعیت واقعیت ادعائی من نیست، واقعیتی است که تا آنجا که مربوط به ایران دیروز میشود گروه بزرگی از سیاستمداران، بلندپایگان نظامی، پژوهشگران دانشگاهی، صاحب نظران و روزنامه نگاران از خود آمریکا در سالهای گذشته بر آن تاکید نهاده اند، که از جمله آنان میتوان از کسانی بنام رنالد ریگان، ریچارد نیکسن، جرج بوش، هنری کیسینجر، الکساندر هیک، جرج شولتز، ژبگنیو برژینسکی، جین کسکر، پاتریک ویلیام سالیون، ژنرال هایزروود، جیمی کارتر نام برد، و همه اینها (که اظها ر نظرهایشان در ۱۲ صفحه از کتاب "جنایت و مکافات" من عیناً نقل شده است) در این همداستانند که عامل اساسی سقوط رژیم ایران در سال ۱۹۷۹ سیاست غلط و ناشیانه آمریکا بود. و در آنجا نیز که مربوط به ایران امروز میشود، از هم اکنون مجموعه ای بهمین تفصیل از سخنان دیگری از همین بلندپایگان و از بسبب شخصیت‌های

صلاحیتها ردیگر در دست است که در همه آنها برجسته استباه آمیز
و فاجعه آفرین سیاست سال ۱۹۸۶ همین کشور آمریکا در مورد
همین کشور ایران تاکیدنها شده است .

اشکال در این است که اگر کشور شما ، دوستان آمریکا
ما ، در مقام یک ابر قدرت جهان امروز میتواند با اتکاء به
ظرفیتها و امکانات تقریباً محدود خود خطاهای بسیار بکنند و
همچنان به راه خویش ادامه دهد ، بسیاری کشورهای دیگر طاقت
تحمل عواقب چنین خطاهائی را ندارند ، و گاه مثل ایران
هستی و نیستی خود را در این قمار خطرناک شما از دست میدهند .
منصفانه نیست که مثل "پونس پیلاتوس" فرمان طلیب
کشیدن عیسی را صادر کنید و بعد بسادگی دست خود را از این
گناه بشوئید . مثلاً بگوئید که وضع ایران سال ۱۳۵۷ خود
بخود وضعی انفجاری بود ، اما بیروی خود دنیا ورید که بفرض
هم تمام شرایط داخلی و خارجی برای یک "انفجار" ادعائی
در این کشور فراهم بود ، بدون آنکه وزنه سنگین آمریکا در
کفه گذاشته شود از مجموع این شرایط کاری برآورده نمیشد ،
زیرا که نه جنگ روانی علیه رژیم تازگی داشت ، و نه
فدرا سیونها و کنگدرا سیونها ی دانشجوئی تازه بکار پرداخته
بودند . اشتلاف سرخ و سیاه نیز سالها بود که بی ریزی شده بود .
آنچه در این میان تازگی داشت چراغ سبز و آتشنگتن بود که
آغازگر مرحله عملی و نهائی فاجعه شد .

تا آنجا که به خود شما و کشورتان مربوط میشود این مایه
تعجب نیست ، زیرا که در تحلیل و تجزیه نهائی جامعه بزرگ
شما جا معهای است که همه اجزای آن بیک نسبت رشد کرده اند .
دویست سال موفقیت استثنائی و چشمگیر در زمینهای
اقتصادی ، نظامی ، علمی ، صنعتی ، اداری ، قضائی و اجتماعی ،
کشور شما را در تمام این رشتهها بصورت یک ابر قدرت مسلم
جهان امروز در آورده است . ولی انزوای سیاسی دا و طلبانه
شما در چهار پنجم از همین مدت ، مانع از آن شده است که
کشورتان بهمین نسبت در زمینه امور سیاسی نیز ، بخصوص

آنجا که به مسائل سیاستهای جهانی مربوط میشود ، رشد کرده
و تجربه آموخته باشد .

تا پایان جنگ جهانی دوم که سیاست کشور شما انزوائی
مغرورانه بود ، این امر در روند کارهای جهانی مشکلی اساسی
بوجود نمیآورد ، ولی از آن هنگام ، یعنی از وقتی که شما تا حد
زیادی علیرغم خواست قلبی خودتان به رهبری جهانی
خوانده شدید و عملاً ایفای نقش ابر قدرت جهان غرب را بعهده
گرفتید ، بازتاب این رهبری در سرا سرد دنیا غالباً بحرانزا
و گاه فاجعه انگیز بوده است ، و اتفاقاً در بسیاری از ایمن
فاجعهها و بحرانها خود شما بیش از دیگران زیان برده اید .
شخصیت سیاسی سرشناسی از کشور خودتان ، سناتور ویلیام
فولبرایت ، که سالیان در آزر سیاست کمیسیون امور خارجی
سنا ی آمریکا را بر عهده داشت ، بیست سال پیش در کتاب
معروفش بنام "پرخاشجوئی قدرت" ، در همین باره نوشت :
"تا وقتی که آمریکا ثبها خودمان را متعهد به حل همه مشکلات
دنیا نکرده بودیم ، هم اوضاع آمریکا روبراهتر بود ، هم اوضاع
دنیا از این که هست بدتر نبود . حقیقت این است که ما از
تجربه لازم برای اداره سیاست جهانی بهره مند نیستیم ،
بهمین جهت است که غالباً با خرابکاری میکنیم ، یا درجا
میزنیم ، و این بخصوص در خاور میانه فاجعه انگیز است ."

لطیفه جالبی در ادبیات فارسی هست که البته ظرافت
آنرا خود ایرانیان بهتر میتوانند درک کنند . میگویند
شاعری که از دست طلبکاران خود بجان آمده بود ، بدین فکر
افتاد که با توجه به فضا ثل بی شما رحضرت علی ، اگر قصیده
غزائی در وصف او بسا زد و در کنایه مرقدش بخواند و در مقابله
تمفیه و امهای خود را بعنوان صله از او بخواند ، مشکله حل
خواهد شد . همینکار را هم کرد ، و چون انتظارش بدارا زاکشید
قصیده غزائی ساخت و دوباره خواند ، ولی باز هم دیرزمانی
انتظار برود پاسخی نگرفت . این بار بدون قصیده به کنار
ضربح رفت و سر بدرون آن برد و گفت : قربانت بروم ، میدانم

که دادا ما دپیغمبر هستی، خلیفه خدا هستی، اما هستی، همسه
فضائل روی زمین راهمداری، اما شعرت نمیشود.

این نقطه ضعف در سیاست جهانی آمریکا اصولاً از این
مشکل دیرپا ویای برجای جامعه آمریکا شی سرچشمه میگردد که
با تمام مسائل و مشکلات بین المللی تنها با طرز فکر آمریکائی
وازدیدگا ههای آمریکا شی روبرو شوند و همه روشنیها و تاریکیها
را منحصراً از پشت عینک آمریکا شی بنگرند. آنچه را که برای
آمریکا خوب میدانند برای دیگران نیز، در هر شرایط
متفاوتی که باشد خوب بدانند، و آنچه را که برای آمریکا
نامطلوب می شمارند برای سایرین نیز، ولو آنکه درست
یا سخگویی نیاهای آنان باشد، نامطلوب بشمارند. در
نتیجه تقریباً در تمام موارد - و غالباً علیرغم حسن نیتی
بسیار - به نحوی در سرنوشت دیگران دخالت کنند که کارانه
تنها برای این "دیگران" بلکه برای خود آمریکا نیز خراب
کنند.

ویکی از این خرابکارها آن بود که سیاست ناشیانه
"انجیل و چماق" آقای جیمی کارتر در کشوری بنام ایران
بباز آورد. شاید بهتر باشد که تحلیل گویائی از این حقیقت
را از زبان یک رئیس جمهوری دیگر آمریکا، ریچارد نیکسن،
که اتفاقاً با واقعیات سیاسی جهان بسیار آشنا است -
بشنوید:

"دوستی ما با کشوری دیگر مسلماً این حق را بمانمیدهد
که از آن کشور بخواهیم درباره رعایت ضوابط اخلاق
سیاسی درست بهمان صورت که مورد اعتقاد ما است، بمان
تعهد بپردازد. آن شمشیرکشان قلمرو ایدئولوژی که
اصرار دارند ما در بهای دوستی خود از کشورهای دیگر
بخواهیم خودشان را عیناً به شکل ما با زسازی کنند،
هیچ خدمتی به آزادی انجام نمیدهند. و تازه فراموش
مکنیم که برای استقرار دموکراسی و حقوق بشر ضرب الاجل
۲۴ ساعته تعیین نمیتوان کرد."

متاسفانه آقای جیمی کارتر که بخاطر قولهای انتخابانی
خود و بخاطر انتخابات دوره بعدی ریاست جمهوری عجله زیاد
داشت، نه تنها به این شمشیرکشی ایدئولوژیک پرداخت، بلکه
برای آن ضرب الاجل ۲۴ ساعته نیز تعیین کرد، و در این راه تمام
وزنه حیثیت و امکانات آمریکا را در کف گذاشت. نتیجه این شد
که همجها دلبیسی او به شکست فاحش انجامید، همکاران ما و
در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۰ کارنامه ای سیاه از
کار در آمد، و همسراسر منطقه خاورمیانه و بدنبال آن بقیه
جهان و منجمله خود آمریکا به تشنج و بحران و خونریزی
بیوقفه ای کشانیده شدند که هیچ پایان روشنی برای آن نمیتوان
دید، و تراژدی جنگ تمام نشدنی ایران و عراق با قربانیها
و ویرانیهای آن، موج ویرانگر تروریسم، تنها بخش آشکاری
از آن است. کشوری که پیش از فاجعه ۱۳۵۷ جزیره شبان
خوانده میشد، اکنون با ناشیگری سیاست گردانان آمریکا
بصورت کانون طوفان درآمده است.

پدیده نوظهوری که با این خطای محاسبه آقای جیمی
کارتر و مغزهای متفکرستان ایدئولوژیک او پایه صحنه عملی
سیاست جهانی گذاشت، پدیده ای بنام "آخوند" بود که گراز
هزار سال پیش جا معدا ایرانی با آن آشنا شد، و اگر
جزیره نشینانی نیز در گوشه ای از اروپا آنرا شناخته بودند،
برای اکثریت قریب با تفاق جهانیان پدیده ای ناشناخته
بود، و بطریق اولی برای شما آمریکا ثیان ناشناخته تر بود.
کسی که امروز آنها را نظرها، نوشته ها، گفته ها و فتواهای
قاطع "روشنفکران" بلند پایه حکومت جیمی کارتر را در این
باره مورد بررسی قرار دهد، و در نظر بگیرد که سیاست خارجی یک
ابرقدرت در مورد یک کشور برجسته در منطقه بسیار حساسی از
جهان بر پایه چه مهملاتی تنظیم میشده است، از اینکه این
سیاست خواه ناخواه چنین نتیجه ای را به بار آورده باشد
تعجبی نمیکند.

برای اینکه خود شما نیز برداشتی کلی از این اظهار نظرهای

واقع بینانهداشتهباشید،بدنیستبدانیدکهدرآنموقعآقای
آندریویانگ رئیس هیئت نمایندگی آمریکا در زمان ملل
متحدبا قاطعیت اعلام میکردکه "نهضت خمینی تحت تاثیر
سیستم آموزشی آمریکا بی ریزی شده است و آن الهام میگردد،
و وقتیکه این انقلاب درست جا بیفتد همه جهان در خواهند
یافت که خمینی یک "قدیس" عصر ما بوده است. " و آقای ریچارد
فالک استاد "اسلام شناس" دانشگاه پرینستون در سمینار
مشاوران ایالاتولیک کاخ سفید با همین قاطعیت مینوشت:
"رژیم خمینی نه تنها یک رژیم متعصب مذهبی نیست، بلکه
در جریان تبدیل به یک نظم دمکراتیک نمونه است. " و آقای
ریچارد کاتم استاد "اسلام شناس" دیگری از دانشگاه
پیتسبرگ، در مقام مشاور مسائل ایڈتولیک وزارت امور
خارجہ آمریکا، با زبانهین قاطعیت مباحثه میکرد که "آیت
الله خمینی مسلما خواستار حکومت نیست و بعضی بازگشت به
ایران به جرحه درس خودش بازخواست " و جناب ویلیام
سالیون، سفیر آمریکا در ایران نیز، با نبوغ سیاسی محیر
العقولش پیشگوئی میکرد که "آیت الله خمینی که اکنون
به ایران بازگشته است مطمئنا ایفای نقشی همانندگاندی
را بعهده خواهد گرفت، و برقراری جمهوری اسلامی نیز منجر به
تشکیل رژیمی با گرایش بسیار قوی دمکراتیک و غرب گرایانه
خواهد شد. " از سیاستی که بر اساس این چنین واقع بینی ها
و ژرف نگریها تنظیم شده باشد، چه معجزه های بیش از آنچه بروز
کردانتظار میتوان داشت؟

.....
حقیقت این است که دستگاها ی سیاست ساز و سیاست
گردان آمریکا ای بر قدرت، که حتی در کوچکترین تصمیم
گیریهای خود از کا میوتراهای بسیار پیشرفته کمک میگیرند
آنروز متوجه نبودند و حالا هم متوجه نیستند، که اصولا آخوند
در هیچ کا میوتری جا نمی افتد، و بالنتیجه هیچ کا میوتری

نیز در مورد اطلاعات صحیح نمیدهد. البته یک نوع خاص
کا میوترهست که استثنا این کار را میکنند و ما رک Made
in England دارد، اما کار کردن با این کا میوترفقط در
تخصص خود سازندگان آن است، و مراجع تصمیم گیری سیاست
آمریکا، اگر امروز هم بخوانند مثل دیروز آخوند را در
کا میوتراهای خودشان جا بدهند، یا بر اساس اطلاعاتی که
میگیرند متوقع باشند که دست روی آخوند میا نه روی آخوندکنند و
یا تندرو بگذارند، بهمان راهی خواهند رفت که دیروز هم
رفتند، و بهمان نتیجه ای خواهند رسید که دیروز هم رسیدند.

تحلیل و تجزیه های کا میوتری شما در این باره که با
ارسال اسلحه برای آخوند در جلب لطف و دوستی او بکوشند،
دیروز فاجعهای در ابعاد کشتار دسته جمعی دهها هزار مرد و زن
و کودک گرد را در کوهستانهای ایران ببار آورد، و متاسفانه
امروز هم همین تجزیه و تحلیل های کا میوتری، دولت شما
را به ارسال اسلحه به آخوند و کمک به ادا مه فاجعهای مشابه در
با تلاقهای عراق واداشته است. بدنیست ماجرای دیروز را
از زبان پژوهندگان سرشناسی از کشور خودتان بشنوید:

"حکومت آمریکا با این سؤال مواجه بود که آیا برای
جلب دوستی آیت الله (در تابستان ۱۳۵۸) باید در
زمینه ارسال اسلحه و مهمات برای سرکوبی کردها با
جمهوری اسلامی همکاری فعالانهداشته باشد یا خیر؟
و کاخ سفید و پنتاگون و سیا و کلیه مراجع دیگری که
این کار به قسمتی از وظایف آنها مربوط میشد، متفقا
و بی قید و شرط بدین پرسش پاسخ مثبت دادند. در ماه
اوت، وزارت دفاع آمریکا تمام قطعات یدکی مورد
درخواست جمهوری اسلامی را برای آن کشور فرستاد، و
همزمان با آن خود آمریکا پیشنها دا انعقاد قرارداد های
تازه ای برای ارسال تسلیحات اضافی به ایران کرد،
در صورتیکه در این سرکوبی بیرحمانه کردها پای هیچیک
از منافع آمریکا در میان نبود، بلکه درست بالعکس

منافع واقعی آمریکا خلاف این پشتیبانی را ایجاب میکرد. این موضوع را چندین دولت دوست و متحد آمریکا درخاورمیانه و در اروپای باختری نیز تذکر دادند، ولی کارتر و مشاورانش - که قبلاً به عنوان جلوگیری از خونریزی حتی از فرستادن گاز اشکآور موردنیاز نیروهای انتظامی ایران برای مقابله با اغتشاشات خیابانی خودداری کرده بودند - این بار تصمیم گرفتند برای جلب رضایت و لطف آیت الله از هیچ کوششی، ولو آنکه به کشتار زنان و کودکان کُرد بینجامد فروگذار نکنند. در نتیجه برای ارسال تسلیحات و سایر بزرگ نظمی به ایران چراغ سبز دادند، با این امید که این کار به تقویت روابط دو کشور منجر خواهد شد. و پادشاه این خوشخدمتی این بود که چند هفته بعد از آن، ۵۲ عضو سافارت آمریکا در تهران به گروگان گرفته شدند، برای اینکه ۴۴۴ روز تمام در اسارت بمانند، و برای اینکه آمریکا بزرگترین تحقیر تاریخ خود را تحمل کند.

... و علیرغم همه اینها، افشاگریهای چند هفته گذشته، و اعترافات تلویزیونی و مطبوعاتی شخص پریزیدنت ریگان روشن کرده است که دستگامگرداننده سیاست آمریکا، با وجود تغییر حکومت از حزبی به حزب دیگر، و با وجود اعلامهای پرسروصدای رئیس جمهوری تازه که سیاست ضعف و تردید دوران جیمی کارتر جای خود را به سیاست قدرت و قاطعیت دوران رنالد ریگان داده است، دوباره وبی کموزیا دپا در جای پای موعظه گرسابق کاخ سفید گذاشته و به همان راه او رفته است، و جالب است که یکی از مشاوران آقای مک فرلین رئیس پیشین شورای امنیت ملی آمریکا در سفر محرمانه او به تهران، همان آقای مایکل لدین استاد پیشین دانشگاه واشینگتن بود که شرح بالا در انتقاد از ارسال اسلحه برای آخوندها از نوشته خود و در کتاب معروف "هزیمت" نقل شده است.

سیاستی که با اشتباه در محاسبه شروع شده باشد، بناچار با همین اشتباه در محاسبه ادامه خواهد یافت. این تصور که "کمربند اسلامی" آخوندیتواند جهان غرب را در جلوگیری از نفوذ کمونیسم یاری دهد، از زمره همین اشتباهات اصولی محاسبه است، زیرا که برنا آگاهی کامل از واقعیتهای ملی و فرهنگی و اجتماعی ایران تکیه دارد. در شرایط حاضر، حکومت واپسگرا و سرکوبگر آخوندیسیار بیش از آنکه راه را بر کمونیسم ببندد، راه گشای کمونیسم است. حقیقت این است که شرایط یک حکومت کمونیستی، چه از نظر نحوه مطلقه حکومت و تسلط همه جانبه یک حزب مرکزی، چه از لحاظ سرکوبی عناصر لیبرال، چه از بابیت مغزشوئیها و "اعترافات" گناهکارانه و روشهای آموزشی، چه از نظر نقش "کمیسرهای" مذهبی، و چه از لحاظ سیاستهای اقتصادی و اجتماعی مملکت، عموماً و بطور کامل در ایران امروز وجود دارد، و تنها تفاوتی که در این میان است عامل مذهب است، که آنهم بعنوان واکنشی در برابر افراطگراییها و واپسگراییهای آخوندان بصورتی روز افزون تبدیل به عامل "ضدیت با مذهب" شده است و میشود. آن واقعیتهاست که با بدسیاست سازان آمریکائی در این مورد ملاک کار خود قرار دهند، مطالبی نیست که "اسلام شناسان" مشاور دیروزشان بدانان میگفتند، و مطالبی نیست که "اسلام شناسان" مشاور امروز بدیشان میگویند، آن واقعیتهای دیرپا و تغییرناپذیری است که با تاریخ ایران، با فرهنگ ایران، با بافت اجتماعی ایران، با روحیه ایرانی، با ارزشهای مدنی ایرانی درآمیخته است. و اینها هیچکدام ضوابط و معیارهای رایج مکتب آخوند نیست.

معیارها و ضوابط مکتب آخوند نه تنها معیارهای ایران نیست، معیارهای اسلام هم نیست. زبان آخوندنه زبان فرهنگ ایرانی است، نه زبان فرهنگ اسلامی، تنها زبان مکتبی "استحمارتی" است که بر هیچ اصالت اسلامی و بر هیچ اصالت ایرانی تکیه ندارد. آخوندزائدهای است که به بدن فرهنگ ایران

راه یافته است، و این فرهنگ در صورت اسیل خود بطور غربیزی این جسم بیگانه را طرد میکند، هر چند هم که چند صیاحی بزور مانع اینکار شوند. بهمین جهت است که تا ریخ فرهنگ ایران، رتما هزار ساله گذشته، تا ریخ یک مبارزه پیگیر و بی امان علیه مکتب دکانداران دین بوده است.

این واقعیتها را خود ایرانیان بخوبی میفهمند، بسیاری از بیگانگان آشنا با فرهنگ ایرانی نیز کم یا بیش میفهمند، اما شما دوستان آمریکائی که تقریباً هیچوقت با آخوند و مکتب آخوند سروکار نداشته اید، و فرصت آشنائی با فرهنگ واقعی ایرانی را نیز بسیار کم داشته اید، با این واقعیتها چنانکه با آشنائی نیستید، "اسلام شناسان" عزیز نیز رغبت زیادی به آشنائی با این واقعیتها ندارند. در نتیجه سیاست گردانان شما آخوند را به آسانی با اسلام عوضی میگیرند، و بهمین آسانی به رؤیای یک چتر حفاظتی ضد کمونیستی "آخوند" دل میبندند که مالیت آن دست کمی از مالیت رؤیای حقوق بشر آقای جیمی کارتر ندارد.

.....
اجازه دهید خیلی صادقانه بشما بگویم: با دست دراز کردن بسوی آخوند، با ساخت و پاخت با آخوند، با اسلحه دادن به آخوند به نیت دستچین کردن آخوندهای "اعتدالی"، به هیچ جا نخواهید رسید. اگر آخوند یک پدیده ناخوشایند تا ریخ ایران است، در آن صورت حکم نهائی در باره او نیز باید در خود ایران و توسط ملت ایران صادر شود، نه در واشینگتن و لندن یا در طرابلس و دمشق. و در این معادله، مهم نیست که توده‌های عاصی، در اینجا و آنجا جهان اسلام، بخاطر ابراز عمیانها و کینه‌هایشان فریاد زنده با دخمینی بردارند. ... و شما اگر امروز بخواهید با شمشیر زنگ زده این دکانداران دین به جهاد ضد کمونیستی بروید، مطمئن باشید که بیش از هر چیز دست خود کمونیستها را بازی کرده اید. البته

با طناب آخوند میتوانید به چاه بروید، ولی در پایان راه فقط به قعر چاه خواهید رسید. از سلاحهای هم که به آخوند داده اید و احتمالاً خواهید داد، جز دلاهرائی که با بت آنها از سرمایه به حراج گذاشته شده نفت ایران و از جیب گرسنگان و معلولان و بیخانمان ملتی آخوند زده دریافت میدارید حاصل دیگری نخواهید گرفت، زیرا که آخوند زید و پیدایش خود همیشه دست بگیرد اشتهاست و هیچوقت دست بده نداشته است.

اگر دکانداران دین در طول چند صد سال جای ممتازی در جامعه ایرانی برای خود دست و پا کرده بودند، بخاطر این بود که مستقیماً قدرت را در دست خود داشتند، و میتوانستند مزورانه دم از حق و دین و از عدل اسلامی بزنند و "معصومانه" گناه همه مظالم و مفسدات را بگردن حکومتها بگذارند که در تعبیر خودشان همه حکومتهای "ظلمه" بوده اند. ولی امروز که پس از هزار سال این پرده تزویر پاره شده و آخوند برای نخستین بار مستقلاً اهرمهای قدرت را در دست گرفته است، و بناچار چهره واقعی خود و مکتبش را نیز نشان داده است، دیگر ادامه این بازی قایم با شک برایش ممکن نیست. هر کس که آشنائی با ضوابط و قوانین آرموده شده تا ریخ و فرهنگ ایرانی داشته باشد بخوبی احساس میکند که در این شرایط تازه، مکتب دکانداران دین، علیرغم جادو و جادوهای ظاهری خود، به پایان عمر خویش نزدیک شده است.

هر ساخت و پاخت شما با آخوندان ایران، معاصیهای کوتاه مدت است که در نهایت به زیان خود شما تمام خواهد شد، زیرا که شمارا از گزینش راه صحیح در مورد روابط آینده خودتان با کشوری که بگفته خود شما در موقعیت ژئوپلیتیک بسیار حساسی قرار دارد باز خواهد داشت، و همچنانکه گفته شد شما با این ترتیب بیش از آنکه دست خودتان را بازی کنید، دست ابر قدرت حریفان را بازی خواهید کرد. این خطا را کشور شما بیش از این نیز در مورد ملت بزرگ چین کرده بود، یعنی با نادیده گرفتن ارزشهای ملی و مالتهای فرهنگی این ملت کهن

و عدم توجه به غرور و تحقیر شده و زخم خورده مردمش، با گمراهی حاکمهای دست ساخت و پاخت داد که ملت واقعی چین آنها را نپذیرفته بود. و نتیجه این شکست در بر جمعیت ترین کشور جهان راه بر بزرگترین انقلاب کمونیستی تاریخ گشوده شد، و امروز شما نه با آنها می که در این کشور طرف ساخت و پاختتان بودند، بلکه با سومین ابر قدرت جهان امروز، و شاید نخستین ابر قدرت بالقوه جهان فردا، سروکار دارید.

شما که اکنون بعنوان ابر قدرتی مقتدر و مغرور با سه صحنه تاریخ گذاشته اید، خواهنا خواه با پد در قلمرو و تحولات آینده این تاریخ دیدگاهها می در از مدت داشته باشید، و به محاسبات روزمره اکتفا نکنید. رئیس جمهوری کنونی شما، در نخستین پیام خود به کنگره آمریکا، در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ گفت: "ما ملتی بزرگتر از آنیم که آرمانها و هدفهای کوچک داشته باشیم." کاری کنید که به این شعار پرشکوه وفادار بمانید، زیرا که این هم سود خودتان و هم به سود بقیه جهان است. اما لازمه چنین توفیقی این است که در روابط جهانی خود دیدگاهها بستان را با ضوابط ملی، باریشه های فرهنگی، با ویژگیها و الزامات خاص هر جامعه ای که با آن سروکار دارید و نه با حساسیتهای کوچک و حقیر تطبیق دهید. این درست توصیه معروفی است که ژنرال دوگل در دیدار رسمی پرزیدنت کندی از پاریس بدو کرده بود، و توصیه ای است که بخصوص در مواردی که سروکار شما با کشورها و ملتها می برخوردار از فرهنگهای کهن باشد، صادق است.

و اگر چنین باشد، در آن صورت با پدسیاستهای جیمز باندی خودتان را، از نوع آنچه در ۱۸ ماه گذشته در ایران بکار بستید، کنار بگذارید. اگر هم هوس تکرار این آزمایش را کردید، بیاد داشته باشید که آنها شیکه خودشان هشت سال است بصورت جیمزباندهای اسلامی بر ایران حکومت میکنند، بلکه ناچار دست شما را پیشا پیش خوانده اند.

اگر بجای جیمزباندهای بدین واقعیت توجه کنید که

با اتخاذ سیاستی واقع بینانه و در عین حال بزرگ منشا نه، یعنی سیاستی سازگار با معیارهای اصیل فرهنگهای ملی، بهتر خواهید توانست همپا سخگوی منافع در از مدت کشور خودتان و همپا سخگوی منافع در از مدت کشور ما باشید، کارها خیلی آسانتر و مطمئن تر انجام خواهد گرفت و در آن صورت دیگر نیازی به فرستادن کلید و کلک و انجیل برای حجت الاسلامهای گروگانگیر نخواهید داشت. اگر واقعاً نمیخواهید ایران تبدیل به ایرانستان شود، با پد متحد اصیل خود را در این راه در ناسیونالیسم ایرانی بجوئید که طبعاً و هم چنین چیزی را نمیخواهد، و نه در مکتب آخوند که برای حفظ حکومت خود حاضر است به هنگام ضرورت با شیطان نیز پیمان ببندد.

اگر بخواهید ادا نسته یا ندا نسته، با اتکاء به قدرت امروز خود و با بهره گیری از ضعف امروز ایران، با این کشور بصورت خوکچه آزمایشگاهی عمل کنید مسلماً اشتباهات تازه ای را بر اشتباهات پیشین خود افزوده اید، و یکبار دیگر دست خریفان خود را بازی کرده اید. صاحب نظری از جهان خود شما، اخیراً در این باره نوشت: "در هر دو اردوگاه شرق و غرب این وجه مشترک وجود دارد که محاسبات سودجویانه هیچیک از آنها بر پایه اصول اخلاقی تنظیم نمیشود، ولی در عوض این فرق اساسی در کار است که غرب با اشتباه محاسبات خود بصورتی احقانه و در عین حال بیگیرا بواجتمع های خودش را روانه تورما هیگیری خریف میکند."

* * *

کار دشواری نیست که بخاطر مصالح خودتان، ایران واقعی را بهتر بشناسید. کاری دشوار نیست، برای اینکه شما خودتان بصورتی غالباً ناخودآگاه در دنیا می خود و در زندگی روزمره خود با این ایران واقعی سروکار دارید. بقول یکی از دانشمندان کشور خود شما، پرفسور ابهام پوپ، "هیچ

فرد بشری در هیچ جای جهان نیست که در زندگی روزانه مادی یا معنوی خودش به نحوی از انحاء با اثری از آثار تمدن و فرهنگ ایرانی سروکار نداشته باشد. " وقتیکه شما به صدها هزار نفر از مردم مملکتتان، منجمله به آقای ونس و زیبر پیشین و فاجعه آفرین امور خا رجه کشورتان " سا یرس " خطاب میکنید، متوجه باشید که این کورش که در کتاب مقدس خود شما در بارهاش گفته شده است "خداوند گوید که کورش مسیح من است و من او را به آ ز ادبختی اسیران و نجات محرومان و فرمانروائی کشورها خواندم " شاه بزرگی از شاهان ایران است، و وقتی که در کلاسهای درس خودتان با شعر زیبایی متفکر و فیلسوف بزرگ خود " امرسن " آشنا میشوید که "سعدی عماره حکمت خدایان و خردمند خردمندان جهان بود" متوجه باشید که این سعدی نیز بزرگمردی از بزرگمردان فرهنگ ایران است، و وقتیکه در صدها موزه و گالری و آرشئو و کتابخانه کشورتان آثار بدیع هنر و ادب ایرانی را نظاره میکنید متوجه باشید که این آثار نیز همه بازتابی از فرهنگ اصیل و کهن همین کشورند. کشوری که خیلی پیش از شما ابر قدرت گردتفر از جهان بود، و روزی هم که پس از قرنهای این ابر قدرتی را - همانند هرابر قدرت قدیم و جدید دیگر تاریخ جهان - از نظر سیاسی و نظامی از دست داد، شخصیت والای فرهنگی خویش را همچنان محفوظ نگاه داشت.

اگر شما با چنین ایران آشنا سخن آشنا بگوئید بیگمان از او پاسخ آشنا نیز خواهید شنید، و در آن صورت خواهید دید که این گفتگو - که شرط اصلی آن این است که ما دقایق و شرافتمندانها شد - بسیار ثمر بخش تر از گفتگوهای است که میان جیمز باندهای هفت تیر بدست صورت میگردد.

کسی از شما نمیخواهد که خودتان راه را بر پی - روزی ناسیونالیسم ایران بگشاید. حتی اگر خود شما همدا و طلب این کار باشد چنین چیزی نه به سود شما و نه به سودا ی - ران است، زیرا آن راهگشائی که بدست بیگانگان - و لوبیگانگانی

دوست - سورگ گرفته باشد راهگشائی واقعی نیست. شما میتوانید راه را بر استقرار یک فرماندار یا لیت پنجاه و یکم آمریکا بگشاید، اما راه یک ایران مستقل را هی است که باید بدست رهبران سئونالیسم ایرانی گشوده شود. آنچه در عوض این ناسیونالیسم از شما میخواهد این است که در این راه چوبلای چرخش نگذارید، یعنی با عملیات جیمز با نندی کاری نکنید که هم به اعتبار بین المللی خودتان لطمه بزنید، هم بدست اسلحه فروشانی که تا کنون کمیا بیش در لفا فیه عمل میکردند به تهنیدهید که این با ر بصورتی آشکارا وی احساس خجالتی به سوداگری، مرگ خود ادا مدهند، و هم به آن ایرانی نمایانی که ما به ننگ کشورشانند ا جا زه دهید که در مصالحه تلویزیونی بگویند من دلال مرگم و برایم تفاهوتی نمیکند که قربانیان دلارهای خونینی که از با بت این دلالتی میگیرم برادران و خواهران خودم باشند یا فرزندان دیگران، زیرا که در قلموس سوداگر مرگ برادر و خواهر و شرف و ناموس ملی، منحصر در دلار خلاصه میشود.

وقتیکه رئیس جمهوری قدرتمند کشور شما - آنهم درست همان رئیس جمهوری که تنها چند ماه پیش از این رژیم حاکم بر ایران امروز را رژیم تروریست پرور، آدمکش، سرکوبگر، واپسگرا، متعصب، دیوانه و نفرت انگیز اعلام کرده بود - در توجیه سیاست یک بام و دو هوای خود در مورد همین رژیم بگوید: "انقلاب اسلامی بصورت واقعیتم مسلم وارد تاریخ شده است"، و باز خود او چند روز بعد در برابر موج اعتراض عمومی بناچار اعتراف کند که سیاست فروش اسلحه ما به ایران اشتباه بود، این نشان آن است که سیاست شما هنوز توانائی قاطع جدائی راه اصیل را از بیراهه نیافته است.

حقیقت این است که انقلاب ایران اگر بر راه انقلابی اصیل رفته بود شاید نتوانسته بود وارد تاریخ شود، و لسی کارگردانان آن از همان آغاز آنرا بصورت انقلابی در آورده اند که تا ریخ خیلی پیش از آن از کنارش گذشته بود، زیرا مسیر

تاریخ مسیری یکطرفه است که نمیتواند به عقب بازگردد. انقلابی که بر مبنای ضوابط و معیارهای عصر جاهلیت عربی صورت گرفته باشد نمیتواند نه وارد تاریخ شود، نه وارد تاریخ بعد از آن شود. نیم قرن پیش نیز، بسیاری از سیاستمداران و اندیشمندان و فرضیه پردازان جهان غرب، با همین قاطعیت مکتب ناسیونال سوسیالیسم هیتلر را واقعیتی دانستند که وارد تاریخ شده است. ولی خیلی زود تاریخ ورق خورد و در صفحات آن از این واقعیت مسلم بجز خاطره خون و مرگ و کوره های آدمسوزی چیزی برجای نماند. بگذارید این نامه سرگشاده را با این توصیه دوستانه، خیرخواهانه و در عین حال واقع بینانه بیان برسانم که اگر میخواهید با دیگر، و با رهای دیگر، ناگزیر به اعتراف به خطا نشوید، در محاسبات سیاسی خودتان در صحنه جهانی خیلی بیشتر از آن واقعیتهای کاذبی که عمری چند ساله بیش نمیتوانند داشت، روی واقعیتهای اصلی حساب کنید که پشتوانه های چند هزار ساله دارند.